

معناشناسی و نسبت یابی واژگان صدر، قلب و فؤاد در قرآن کریم*

✍️ حامد قیاسی دوزنده^۱

چکیده

استعمال واژگان در قرآن کریم اگر چه بر مبنای عصر نزول پیش رفته لکن با دقت نظر در آن مشخص می‌شود که در معنای استعمالی الفاظ، توسعه داده شده است؛ چنانکه واژگان دارای لایه‌های معنایی نزدیک به هم، در حوزه‌ی معنایی خود، با یکدیگر ارتباط دقیق و ظریفی پیدا می‌کنند و دقت در استعمال این الفاظ و کشف نسبت میان آنها، فرد را به شناخت نزدیک‌تری نسبت به مراد متکلم حکیم قرآن می‌رساند. از جمله‌ی این الفاظ، واژگان «صدر»، «قلب» و «فؤاد» است. این پژوهش با دقت در استعمال این الفاظ در سیاق آیات و بر اساس روش تحلیل متن در علم معناشناسی، با رویکرد هم‌زمانی و با تمرکز بر مفاهیم عرفی صدر، قلب و فؤاد در متون دینی، به کشف نسبت میان آنها پرداخته است. بر این اساس می‌توان گفت که «صدر» به عنوان پیشدار و جلودار نفس آدمی است و اولین مرحله‌ی برخورد نفس با اشیاء به وسیله‌ی صدر او اتفاق می‌افتد. پس از تلاقی نفس با اشیاء، آن عضوی که متصدی توجه نفس آدمی به اشیاء است، «قلب» اوست و اگر قلب در اثر توجه، به درکی از واقعیت شیء دست یابد، از آن تعبیر به «فؤاد» می‌شود.

واژگان کلیدی: معناشناسی، قرآن، صدر، قلب، فؤاد.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۳

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث قم و طلبة سطح سه رشته تفسیر و علوم قرآن مدرسه تخصصی قرآن و عترت

مشهد gh1361@gmail.com

انسان از دیرباز در پی شناخت خویش بوده است و با شکل‌گیری مکاتب بشری، هر مکتبی به دنبال ارائه‌ی تفسیری از انسان بوده است تا بتواند پیروان خود را قانع کند و به سؤالات روان‌شناختی ایشان پاسخ دهد. مکتب الهی اسلام نیز دارای منظومه‌ی انسان‌شناختی است که شناخت آن موجب کسب یک ایدئولوژی صحیح خواهد شد. در مکتب اسلام و در قرآن کریم، برای انسان دو بعد روحانی و جسمانی معرفی شده و هر کدام از اعمال انسان، به عضوی از اعضای روحانی و جسمانی او که هر کدام متولی وظیفه‌ای در وجود انسان هستند، منتسب می‌شود و با شناخت آن عضو، وظائف و کارکردهای آن نیز شناخته می‌شود. از جمله اعضایی که خداوند متعال در قرآن کریم نام می‌برد، «صدر»، «قلب» و «فؤاد» است. سؤال این است که آیا این سه کلمه، سه نام برای یک عضو هستند؟ یا هر یک مستقلاً به عضوی در وجود انسان اشاره دارد؟ و آیا مسمای این اسامی، اعضای جسمانی انسانی هستند یا اعضای روحانی او؟

نزول قرآن کریم پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ بشریت بوده است. مسلمانان در طول چهاره قرن گذشته، اهتمام بسیاری به حفظ و تحلیل علمی آیات قرآن داشته‌اند. آنها برای فهم و ترجمه آیات، به پژوهش در علوم ادبی و لغت پرداخته و دانش‌های گوناگونی را در ترجمه و تفسیر کلام الهی تدوین کرده و گسترش داده‌اند که همه آنها پیرامون محور قرآن شکل گرفته است. برخی از دانشمندان نحله‌ی زبان‌شناسی، جهان اسلام را نقطه‌ی عطف شاخصی در تاریخ مطالعات زبان می‌دانند. (اونس، ۲۰۰۶: ۲۰۰)

بر همگان روشن است که فهم عمیق و دقیق واژگان قرآن، چه تأثیر به‌سزایی در کشف مراد متکلم حکیم آن دارد. در طول تاریخ نیز عالمان و مفسران، تلاش زیادی در جهت کشف لایه‌های پنهان و زوایای تاریک الفاظ قرآن داشته و دارند. لفظ، حامل معنای مشخصی است که نشانگر مراد متکلم است و کشف این معنا، راه مشخصی دارد. این پیش‌فرض وجود دارد که ارتباط و همبستگی میان آیات قرآن کریم، نه تنها در مرحله‌ی آیات، بلکه میان مفردات الفاظ قرآن کریم نیز ارتباط معنایی محکمی برقرار است و هر واژه، معنای خود را در ارتباط با سایر واژگان در کاربرد وحیانی باز می‌یابد. (ایرتسو،

دانش «معناشناسی»، به بررسی و مطالعه‌ی معانی، به شیوه‌ی روشمند و اصولی می‌پردازد (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲۰) و متکفل امر شناخت و بازیابی معانی واژگان است. بررسی و مطالعه معنا در این دانش، با دو روش «هم‌زمانی» و «در زمانی» انجام می‌شود. در روش معناشناسی هم‌زمانی، با حذف مؤلفه‌ی زمان، تفاوت‌ها و تمایزهای معانی مورد مذاقه و بررسی قرار می‌گیرد / (ایزتسو، ۱۳۸۱: ۹)

در این نوشتار بر آنیم که از روش «تحلیل متن» در علم «معناشناسی» با رویکرد «هم‌زمانی» بهره برده و با تمرکز بر مفاهیم «صدر»، «قلب» و «فؤاد» در متون دینی به کشف نسبت میان آنها پردازیم.

۱. پیشینه پژوهش

در رابطه با موضوع قلب، صدر و فؤاد، آثار تألیفی متعددی - اعم از کتاب و مقاله - به چشم می‌خورد لکن در برخی از این نوشته‌ها، نویسنده در یک حوزه‌ی خاص قلم‌فرسایی کرده، مانند پرداختن به معنای قلب و برخی نیز رویکردی دیگر در بررسی موضوع داشته‌اند، مانند بررسی دلالت‌های تربیتی واژه قلب در قرآن (دلبری: ۱۳۹۵). برخی از نگارندگان در تلاش بوده‌اند تا اثبات کنند که مقصود از قلب در قرآن کریم و متون دینی، همین عضو صنوبری‌شکل درون سینه است که خون پمپاژ می‌کند. (یحیی معروف، ۱۳۸۸)؛ برخی نیز سعی داشته‌اند با روش معناشناسی هم‌زمانی، واژه فؤاد را فارغ از اینکه این واژه در منظومه‌ی فکری قرآن چه نسبتی با دیگر واژگان دارد، معنایی کنند (حسن‌زاده، مرتضوی، ۱۳۹۵).

در برخی از نوشتارها علی‌رغم اینکه موضوع سخن، انسان‌شناسی است و یا به عرصه‌های حیات انسان پرداخته است لکن هیچ اشاره‌ای به موضوع قلب، صدر و فؤاد نشده است. (سیدان، ۱۳۹۶) برخی، قلب را در انسان‌شناسی عرفانی - که از راه علم حضوری، به مطالعه انسان و نحوه دستیابی او به کمال می‌پردازد - حقیقت انسان تلقی کرده و آن را عالم صغیر نامیده‌اند. (محمدزاده، ۱۳۹۲: ۱۳-۲۲؛ رضانی؛ پارسا‌نژاد، ۱۳۹۱: ۳۳-۴۷) و از سوی دیگر برخی، ماهیت قلب را به سبب نامتناهی بودن آن، دست‌نیافتنی دانسته و شناخت آن را مختص خداوند دانسته‌اند (غزالی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶).

برخی از متفکران، قلب را همان خویشتن انسان دانسته و آن را همان نفس و روح آدمی معرفی کرده‌اند. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲/۲۲۳)

با عنایت به پژوهش‌های انجام‌شده و خلأ معناساختی واژگان قلب و الفاظ متناظرنامی آن، در این مقاله سعی شده است تا با استفاده از روش‌های معناسازی و با محوریت آیات قرآن کریم و به صورت نظامواره و سیستمی، به بررسی این واژگان پرداخته، تا معنا و مفهوم آنها کاملاً مشخص و مبین گردد.

۲. معناسازی واژه صدر

۲-۱. معنای لغوی

صدر هر شیء، به معنای اول و ابتدای شیء دانسته شده است. (صاحح اللغة، ۱۴۰۷: ۲/۷۰۹) راغب در مفردات معتقد است که صدر [= سینه]، عضوی است از بدن، مانند آیه ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (طه/۲۵)، جمع آن «صُدُور» است، مانند: ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾ (عادیات/۱۰) (و آنچه درون سینه‌هاست فاش شود) و نیز مانند آیه ﴿وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج/۴۶) (لکن دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است)، واژه «صَدْر» بعداً به طور استعاره برای پیش و جلوی هر چیزی بکار رفته است، مثل: صَدْر القناه: نوک سر نیزه. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۷۷)

۲-۲. معنایابی واژه صدر با بررسی کاربردهای آن در قرآن

واژه «صدر» با تمام مشتقاتش، در ۳۱ سوره از قرآن کریم، ۴۶ بار به کار رفته است. با عنایت به کاربردهای قرآنی واژه صدر نکاتی قابل استفاده است. از جمله اینکه:

۱. صدر، جوف دارد؛ شاهد این مدعا این است که در آیات: ﴿إِنْ تَخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ﴾ (آل عمران/۲۹) (اگر آنچه در سینه‌های شماست، نهان دارید) و ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ (حجر/۴۷) (آنچه کینه در سینه‌های آنان است، برکنیم) حرف اضافه‌ی «فی» همشین با «صدر» شده است و معنای رأسی حرف «فی» ظرفیت است. (ابن هشام، ۱۴۲۱: ۵۱۳-۵۲۱) با این عنایت به این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی آل عمران عبارت ﴿مَا فِي صُدُورِكُمْ﴾ به آنچه که درون صدر است اشاره دارد، که اگر آن را پنهان کنید، خدا به آن علم دارد. همچنین در آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی حجر عبارت:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ معنایش این است که خداوند هرگونه کینه و گرفتگی که در صدور بهشتیان بود را برطرف کرده است. این دو آیه به صراحت بیان می‌کنند که «صدر»، جوف و درونی دارد که می‌تواند جایگاه شیئی باشد. حال باید دانست که آنچه در جوف صدر است، چیست؟

۲. صدر با قلب متفاوت است: ﴿وَلِيَّبْتَلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيَمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (آل عمران/۱۵۴) [اینها] برای این است که خداوند آنچه را که در دل‌های شماست بیازماید و آنچه را که در قلب‌های شماست، پاک گرداند. این مقارنه، که در یک آیه، هم واژه‌ی صدر آمده و هم واژه‌ی قلب، دلالت بر تباین مصداق دارد، علی‌الخصوص که در مورد قرآن نمی‌توان گفت تفاوت در کاربرد لفظ، از باب تفتن است. بسیاری از لغت‌شناسان، مترادف را در قرآن انکار کرده‌اند؛ از جمله ابن فارس و ابوهلال عسکری که از طرفداران این نظریه هستند و معتقدند هر دو لفظی که یک معنی را بیان می‌کنند، در حقیقت در هر کدام از آنها معنایی نهفته است که در دیگری نیست؛ گاهی به این اختلاف پی برده‌ایم و آن را بیان نموده‌ایم و گاهی نیز بر ما پوشیده مانده اما بر عرب‌ها مجهول و پنهان مانده است. (سیوطی، بی تا، ۳۹۹/۱)

۳. صدر، تنگ‌شدگی و گشادگی دارد؛ یعنی در مواجهه با پدیده‌های خارجی، واکنش نشان داده و آماده‌ی پذیرش آن می‌شود یا آن را انکار می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۴۷۱/۷): ﴿حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوا كَوْمًا﴾ (نساء/۹۰) (سینه‌ی آنان از جنگیدن با شما به تنگ آمده باشد.) و ﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا﴾ (انعام/۱۲۵) (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، سینه‌اش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را سخت تنگ می‌گراند) و ﴿فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ﴾ (اعراف/۲) (پس نباید در سینه‌ی تو از ناحیه‌ی آن تنگی باشد.)

۴. صدر و آنچه در آن است، بیماری و شفاء دارد؛ یعنی قرآن باعث تشفی و شفای عقده‌ایست که در سینه‌هاست؛ یعنی باعث آرامش دل‌هاست (خسروانی، ۱۳۸۶: ۲۰۳/۴): ﴿وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ (توبه/۱۴) (وسینه‌های گروه مؤمنان را شفا بخشد) و ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾ (یونس/۵۷) (و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست.)

۵. آنچه در صدر است، قلب است. (سلطان علی شاه، ۱۳۲۷ق: ۱۱۲/۱۰) در شماره اول گفته شد که صدر، جوف دارد و جایگاه شیئی است. بر اساس آیهی ﴿وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج/۴۶) (لکن دل‌هایی که در سینه‌هاست نابیناست) می‌توان فهمید آنچه که در درون صدر است، قلب است و آن صفاتی که در آیات ۲۹ آل عمران و ۴۷ حجر بیان گردیده، از متعلقات قلب هستند.

۶. آنچه در صدر است، تحت اشراف علم الهی است: ﴿أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾ (عنکبوت/۱۰) (و آیا خدا به آنچه که در سینه‌های جهانیان است داناتر نیست؟!) استفهام در این جمله، انکاری است؛ یعنی ادعای آنان را رد می‌کند، به اینکه شما گمان کرده‌اید به صرف ادعای ایمان، خدا را فریب می‌دهید؟ نه، خدا به آنچه که در دل‌های مردم است، آگاهی دارد و می‌داند که دل‌های شما ایمان ندارد. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۰۵/۱۶)

۷. در قیامت، آنچه در صدر است، حاصل می‌شود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۰۵/۱۰): ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾ (عادیات/۱۰) (و آنچه در سینه‌هاست به دست آورده شود).

۸. محل وسوسه‌ی شیاطین، درون صدر است (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳۵۰/۵): ﴿الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾ (ناس/۵) (که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند) در مورد پنجم بیان شد که جایگاه قلب، درون صدر است. بر اساس آیه فوق می‌توان استنباط نمود که محل ورود وسوسه، درون صدر یعنی همان قلب می‌باشد و هدف وسواس خناس، تأثیرگذاری بر قلب انسان است.

با عنایت به ویژگی‌های استنباط شده از کاربرد قرآنی این واژه، اکنون می‌توان گفت که صدر، عضوی در وجود انسان است که جایگاه قلب است و مورد شهود ذات باری تعالی؛ از محیط اطراف تأثیر می‌پذیرد، ضیق می‌شود، گشادگی پیدا می‌کند و تأثیر می‌پذیرد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه وسوسه‌ی شیاطین به آنچه که در صدر است، وارد می‌شود و نیز آنچه در صدر است، در قیامت حاصل می‌شود، دو احتمال می‌توان داد:

اول: این واژه به معنای سینه‌ی آدمی است که قلب انسان در آن جای دارد و مقصود، قلبی است که خون پمپاژ می‌کند و این استعمال مجازی است. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۸۰/۱۰ و ۳۸۹/۱۴)

دوم: استعمال صدر را نه در معنای مجازی بلکه در معنای حقیقی بدانیم و از آنجا که استعمال لفظ در معنای حقیقی، مقدم بر استعمال لفظ در معنای مجازی است، و تا زمانی که بتوان لفظ را به گونه‌ای معنا کرد که با معنای حقیقی آن سازگار باشد، نباید آن را مجاز دانست، بنابراین اینکه لفظ را مستعمل در معنای حقیقی خود بدانیم، ارجحیت دارد.

در مورد واژه صدر می‌توان گفت که صدر در این آیات، در معنای حقیقی خود به کار رفته لکن لفظ صدر، مشترک لفظی است؛ به عبارت دیگر، انسان دو نوع عضو دارد؛ اول، اعضای که جسم مادی و عنصری دارند و می‌توان به آنها اشاره کرد و از آن تعبیر به «جوارح» می‌شود و دوم، اعضای که جسم مادی و عنصری ندارند و قابل اشاره و لمس نیستند که به آن «جوانح» گفته می‌شود. خداوند یک صدر در اعضای جوارحی انسان قرار داده است و یک صدر در اعضای جوانحی او. آن صدری که در اعضای جوارحی اوست، جایگاه قلب جوارحی، و آن صدری که در اعضای جوانحی اوست، جایگاه قلب جوانحی. در قرآن کریم، هر جا «صدر» استعمال شده، منظور، صدر جوانحی است نه صدر جوارحی. بنابراین واژه صدر در قرآن، در معنای حقیقی استعمال شده است.

با عنایت به مطالب بیان شده در مورد ویژگی‌های مستنبط از کاربردهای قرآنی واژه صدر و توجه به معنای لغوی آن، می‌توان گفت همان‌گونه که صدر جوارحی اولین مواجهه فرد با خارج است، صدر جوانحی نیز اولین مواجهه باطنی فرد با پدیده‌هاست.

۳. معناشناسی واژه قلب

۳-۱. معنای لغوی

برخی از لغویون، معنای لغوی قلب را مترادف با فؤاد دانسته‌اند (جوهری، ۱۴۰۷: ۹۱/۱) و برخی نیز بر این باورند که علت نامگذاری این واژه، به قلب، به خاطر دگرگونی و تحولی است که در آن پدید می‌آید. (عضیمه، ۱۳۸۰: ۴۸۲) و آیه ﴿وَتَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ...﴾ (انعام/۱۱۰) (دل‌های آنان و دیدگان‌شان را واژگونه می‌سازیم) را شاهد بر این معنا ذکر کرده‌اند؛ همان‌گونه که صاحب مفردات، «قلبُ الشیء» را «تصریفه و صرفه عن وجهِ إلی وجهٍ» دانسته است (راغب، ۱۴۱۲: ۶۸۱) صاحب العین نیز بعد از آنکه علت نامگذاری قلب را تقلُّب آن دانسته، معنای آن را «محض الشیء» معرفی می‌کند و می‌گوید: «جئتک بهذا الأمر قلباً ای محضاً لا یشوبه شیء». (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۷۱/۵)

۲-۳. معنایابی واژه قلب با بررسی کاربردهای آن در قرآن

واژه‌ی «قلب» با تمام مشتقاتش، در ۴۸ سوره از قرآن کریم، ۱۶۸ بار به کار رفته است. از این میان، در ۲۸ مورد به صورت هیئت فعلی و در ۱۴۰ مورد با هیئت اسمی استعمال شده است. در تمام مواردی که به صورت فعلی استعمال شده، اصلی‌ترین شاخصه‌ی معنایی آن، «دگرگونی و بازگشت» است؛ مانند: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ﴾ (بقره/۱۴۳) (و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، بازشناسیم).

در مواردی که واژه‌ی قلب، کاربرد اسمی دارد، با عنایت به نوع صفاتی که به قلب نسبت داده شده و حالاتی که برای قلب بیان گردیده، که می‌توان از برای شناخت معنای آن بهره برد. در ادامه با توجه به فرصت این مقاله، مهم‌ترین آیات این بحث، دسته‌بندی و بررسی شده است.

۱. مهر شدن: ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ﴾ (بقره/۷) (خدا بر دل‌های آنان مهر نهاده) با عنایت به اینکه «ختم» در زبان عربی به معنای پایان شیء به کار می‌رود و «خاتم» مهوری است که بر پایان نامه درج می‌کنند، مشخص می‌شود که «ختم علی القلب» یعنی به کاری که قلب مسؤول انجام آن است، پایان داده شده است. در ادامه، از میان استعمالات قرآنی واژه قلب، می‌توان فهمید که کارکرد قلب چیست.

۲. جایگاه مریضی: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (بقره/۱۰) (در دل‌های آنان بیماری است) در این آیه، «قلب» هم‌نشین حرف جر «فی» شده است؛ یعنی قلب را جایگاه مریضی معرفی کرده است. با عنایت به دنباله آیه، یعنی ﴿فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (پس خدا بر بیماری آنان افزوده) و با صرف نظر از اینکه قالب جمله، دعائی باشد یا خبری، مشخص می‌شود که مریضی قلب، دارای شدت و ضعف است.

۳. قساوت و سخت شدن: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَهُمْ﴾ (بقره/۷۴) (سپس دل‌های شما سخت شد) با عنایت به ادامه این آیه، یعنی ﴿فِيهَا كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً..﴾ (پس آن همچون سنگ یا سخت‌تر گردید)، می‌توان فهمید قساوت قلب در اینجا کنایه از نفوذناپذیری و تغییرناپذیری است؛ چون در مقام مقایسه، به تغییر برخی از سنگ‌ها در برابر برخی از

عوامل اشاره می‌کند و می‌گوید قلب برخی از افراد، از سنگ هم سخت‌تر است که هیچ تغییری نمی‌کند؛ چون بعضی از سنگ‌ها می‌شکافند و از میان آنها آب فوران می‌کند؛ بعضی از سنگ‌ها نیز از خشیت الهی از فراز به فرود می‌آیند، اما در قلب بعضی افراد کلام الهی هیچ تأثیری نمی‌گذارد.

۴. پوشیده شدن: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ (بقره/۸۸) (و گفتند: دل‌ها (و مراکز ادراک ما) پوشش [و مانع] دارد) در غلاف بودن قلب، کنایه است از اینکه، آنچه شما می‌گویید ما نمی‌فهمیم؛ نظیر آیه ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ﴾ (فصلت/۵) (و گفتند: دل‌های ما نسبت به آنچه ما را به آن فرا می‌خوانی در پرده‌هایی است) (طباطبائی، ۱۴۰۲ق: ۲۲۰/۱)

۵. محبت‌ورزی: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْبَخْلَ بِكُفْرِهِمْ﴾ (بقره/۹۳) (در حالی که بر اثر کفرشان دل‌های آنان با [محبت] گوساله آمیخته شد) یکی دیگر از کارکردهای قلب، فهم محبت‌ورزی به دیگران است.

۶. محل دریافت وحی: ﴿فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره/۹۷) (چراکه او با رخصت (و فرمان) خدا آن [قرآن] را بر دل تو فرود آورد) از این آیه دانسته می‌شود آن عضوی که در وجود رسول اکرم ﷺ مسؤولیت دریافت وحی از جبرئیل را دارد، قلب مبارک ایشان است.

۷. فهمیدن: ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (بقره/۱۱۸) (دل‌هاشان مشابه یکدیگر است) با عنایت به صدر این آیه، یعنی ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ...﴾ (و کسانی که نمی‌دانند گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه [معجزه دار برای خود] ما نمی‌آید؟! و ادامه آیه که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ (کسانی که پیش از اینان بودند نیز همانند سخن ایشان گفتند) فهمیده می‌شود وجه شباهت در تشبیه اینان به پیشینان، «نفهمیدن» است؛ یعنی کارکرد قلب، «فهمیدن» دانسته شده و چون اینان همانند سخن پیشینیان خود می‌گویند، می‌فرماید قلب ایشان همانند آنهاست که هیچ‌کدام مطلب را نفهمیدند و گفتند: چرا خداوند خودش با ما سخن نمی‌گوید؟!)

۸. جایگاه بودن: ﴿وَيُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ﴾ (بقره/۲۰۴) (و خدا را بر آنچه در دلش دارد گواه می‌گیرد) این آیه، بیان می‌کند که قلب آدمی محل نگهداری چیزی است که شهود خداوند به آن تعلق گرفته و باید دید که چه چیزی در قلب است، که خدا شاهد آن

است؟ با عنایت به صدر آیه، یعنی ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجَبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (و از مردم کسی است که گفتارش، در زندگی پست (دنیا) تو را شگفت زده می کند) فهمیده می شود که گاهی فرد به زبان چیزی می گوید که در قلب به آن اعتقاد ندارد اما چنان زیبا سخن می گوید که کسی گمان نمی کند میان زبان و اعتقاد قلبی او تضاد باشد (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۹۶/۲) اما خداوند می فرماید که من شاهد قلب او هستم و از سخن زیبای او شگفت زده نمی شوم و اشتباه نمی کنم. بنابراین چنین استفاده می شود که آنچه در قلب است، اعتقاد است؛ یعنی قلب، جایگاه اعتقادات آدمی است و آنچه را که انسان پذیرفته، به وسیله قلب بوده است.

۹. کسب کردن: ﴿وَلَكِن يَأْخُذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (بقره/۲۲۵) (و لکن شما را بدانچه دل هایتان کسب کرده، بازخواست می کند) از این آیه فهمیده می شود که در وجود آدمی، آن عضوی که مسؤولیت پذیرش یا انکار مطلبی را دارد، قلب است و انسان به خاطر آنچه با قلبش کسب می کند، مورد مؤاخذه پروردگار قرار می گیرد.

۱۰. آرامش یابی: ﴿لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي﴾ (بقره/۲۶۰) (که دلم آرامش یابد) متعلق آرامش و اضطراب در انسان، قلب اوست و باید دید چه تغییری باعث اضطراب یا آرامش قلب می شود؟

با توجه به صدر آیه ﴿زَبَّ أُرْنِي كَيْفَ تُخَيِّي الْمَوْتَى﴾ (پروردگارا به من بنمای چگونه مردگان را زنده می کنی؟) مشخص می شود که مسأله ای قلب حضرت ابراهیم عليه السلام را به خود مشغول داشته و آرامش را از قلب او سلب نموده است؛ یعنی حضرت ابراهیم عليه السلام در اثر توجه به یک مسأله و فهم جهل خود، دچار اضطراب گردیده است؛ لذا از خداوند، فهم آن مسأله را درخواست می کند و وقتی که خداوند از او می پرسد: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ (آیا ایمان نیاورده ای؟!) حضرت ابراهیم عليه السلام پاسخ می دهد: ﴿بَلَىٰ وَ لَكِن لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي﴾ (آری و لکن می خواهم دلم آرامش یابد) از اینجا مشخص می شود که اطمینان قلبی، غیر از ایمان به شیء و پذیرش آن است و مرتبه ای بالاتر از ایمان دارد؛ چراکه ابراهیم عليه السلام ایمان داشت اما با این حال، به دنبال اطمینان بود. شاید بتوان گفت که ایمان، به تنهایی آرامش نمی آورد بلکه باید عامل دیگری هم به قلب اضافه شود که محصول آن، آرامش باشد.

در رابطه با اینکه چه عاملی باعث حصول آرامش و اطمینان در قلب می‌شود، با عنایت به صدر آیه که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ، درخواست خود را با ﴿أَرِنِي﴾ بیان می‌کند، نه «عَلَّمَنِي»، می‌توان فهمید که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنبال دیدن بود، نه دانستن؛ و به قرینه آیه ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (انعام/۷۵) (و این گونه فرمانروایی مطلق آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم) و با توجه به نوع سؤال ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ (بقره/۲۶۰) که از فعل مضارع باب افعال استفاده کرده است نه فعل ثلاثی مجرد، فهمیده می‌شود که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در پی دیدن نحوه‌ی اثرگذاری سبب است، نه تأثیرپذیری مسبب؛ یعنی ابراهیم پرسید: خداوند! تو چگونه زنده می‌کنی؟ نه اینکه مردگان چگونه زنده می‌شوند؟ (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۲/۳۶۷-۳۷۰)

بنابراین فهمیده می‌شود آن دیدنی، که ابراهیم به دنبال آن بود و نداشتن آن باعث اضطراب او شده بود و از خداوند درخواست آن نوع، دیدن را داشت، جنس دیدن بصری نبود بلکه از جنس وجدان قلبی بود. لذا می‌توان گفت که آرامش قلب، به دیدن حقیقت شیء است، نه دانستن آن. بنابراین آنچه باعث آرامش قلب می‌شود، رؤیت حقیقت اشیاء است.

۱۱. گنهکاری: ﴿وَمَنْ يَكْتُمهَا فَإِنَّهُ آتِمُ قَلْبُهُ﴾ (بقره/۲۸۳) (و هر کس آن را پنهان کند، پس در حقیقت او دلش گناهکار است) طبق این آیه، قلب کسی که بر مطلبی شاهد بوده و از شهادت امتناع کند، گنهکار است. این در حالی است که عدم بیان شهادت، ظاهراً فعل زبانی است اما اینکه به قلب نسبت داده شده است، نشان می‌دهد که مرکزی در وجود انسان هست که حقیقت را می‌داند و تصمیم می‌گیرد که حقیقت را بیان کند یا خیر. بنابراین می‌توان قلب را مرکز تصمیم‌گیری در انسان دانست.

پس از بررسی آیات می‌توان گفت که واژه «قلب» در قرآن، اشاره به قلب جوانحی انسان دارد، نه قلب جوارحی، و وظیفه‌ی اصلی آن، فهمیدنی است که در پی توجه کردن به اشیاء حاصل می‌شود؛ در اثر این توجه و فهم، به حقایق اشیاء آگاه می‌شود و سپس یا به محسّنات یا معایب مدرک علم می‌یابد و در نتیجه یا بدان علاقه‌مند می‌شود و یا از آن متنفر می‌گردد. در واقع، محبت و تنفر، از توابع توجه قلب به اشیاء هستند. بنابراین پس از تلاقی

نفس با اشیاء - که وظیفه صدر است - آن عضوی که متصدی توجّه نفس آدمی به اشیاء است، قلب اوست.

۴. معنانشناسی واژه فؤاد

۴-۱. معنای لغوی

کلمه‌ی «فؤاد» از ریشه «ف ی د» است که با همه مشتقاتش شانزده بار در کل قرآن به کار رفته است. از این ریشه، کلمات دیگری نیز مشتق شده‌اند؛ مانند: فائده، تفیید، مُفید و مُفاد. راغب در مفردات می‌نویسد: الْفُؤَادُ، مثل قلب است، ولی فؤاد به اعتبار معنای افروخته شدن گرما و حرارت در آن، این چنین نامیده شده است. تَفُؤُدٌ یا تَوْقُدٌ یعنی تافتن و داغ شدن، می‌گویند: فَأَذْتُ اللَّحْمَ: گوشت را بریان و کباب کردم. لَحْمٌ فُئِيْدٌ: گوشت کباب شده و بریان شده (مفردات و لسان العرب: ماده فؤد)

طریحی در ماده‌ی «فؤاد» می‌گوید: «قوله تعالى: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء/ ۳۶) [چرا] که گوش و چشم و دل، همگی آنها از آن پرسیده می‌شوند) «الفؤاد: القلب و الجمع الأفتده، قوله: ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ (همزه ۷/ الاطلاع و البلوغ بمعنی، اى تبلغ أوساط القلوب ولا شىء فى بدن الإنسان أطف من الفؤاد ولا أشد تأذيا) (طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۱۹) یعنی اطلاع و بلوغ به معنای رسیدن به وسط قلب است و چیزی در بدن انسان لطیف‌تر از فؤاد نیست و بیشتر از فؤاد اذیت نمی‌شود. پس آنچه لغویان در معنای فؤاد مطرح کرده‌اند، قلب با حرارت و افروخته شده است.

۴-۲. معنایابی واژه فؤاد با بررسی کاربردهای آن در قرآن

واژه‌ی «فؤاد» پنج مرتبه به صورت مفرد آمده است، که دو بار با الف و لام و به صورت مطلق بیان شده، که در آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی اسراء در هم‌نشینی با سمع و بصر، مسؤل خوانده شده و در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نجم، رؤیت صادقانه به آن نسبت داده شده است و دوبار هم به ضمیر «ک» که خطاب به رسول اکرم ﷺ است، اضافه شده که با فعل «تنبت» هم‌نشین است (هود/ ۱۲۰ و فرقان/ ۳). (حسن‌زاده، مرتضوی، ۱۳۹۵)

در آیه‌ی «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قُلُوبِنَا» (قصص/ ۱۰) (و دل مادر موسی (از هر چیزی، جز فکر فرزند) تهی گشت؛ و اگر دل او را

محکم نکرده بودیم، قطعاً نزدیک بود آن (راز) را افشا کند) «فؤاد» مضاف برای امّ موسی و در هم نشینی با قلب قرار گرفته است. اگر چه در نگاه اول تصوّر می شود که واژه‌ی «قلب» جانشین واژه‌ی «فؤاد» شده، اما قلب هم نشین کلمه‌ی کلیدی «ربطنا» نیز شده و «ربطنا» به قلب استناد داده شده است، نه به «فؤاد». مبین آن است که پس از آنکه قلب ام موسی ربط به خدا پیدا کرد، فؤاد او از اضطراب، فارغ شد؛ یعنی فؤاد، اخصّ از قلب است.

واژه‌ی «الافتده»، پنج بار در قرآن آمده. که سه مرتبه در هم نشینی با سَمْع و أَبْصَار، مفعول فعل «جَعَلَ» قرار گرفته است (نحل/ ۷۸، سجده/ ۹ و ملک/ ۲۳) و یک بار مفعول فعل «انْشَأَ» (مؤمنون/ ۷۸). همه‌ی نمونه‌ها با «لکم» و «لهم» هم نشین شده است و اختصاص «افتده» به انسان را می‌رساند؛ ضمن اینکه همه‌ی چهار نمونه، هم نشین «تشکرون» نیز هستند. در سوره‌ی همزه، آیه‌ی ۹، با حرف «علی» مقهور «نار الله» است و به قرینه‌ی آیات دیگر، همان افتده انسان‌هاست. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۱۴). فعل «جعلنا» یک بار هم بر سر «افتده» در هم نشینی با «سمعاً» و «ابصاراً» آمده است. (احقاف/ ۲۶)

فؤاد در آیه‌ی ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ (مؤمنون/ ۷۸) (و او کسی است که برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها پدید آورد) وجودی مستقل است که به صورت ابداعی در انسان خلق شده و در آیه‌ی ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا﴾ (قصص/ ۱۰) (دل مادر موسی تهی گشت) فؤاد، مبدأ تعقل انسان و نعمتی است که انسان را از سایر حیوانات متمایز می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۹۰، ۵۴/۱۵)

برخی با توجه به آیات: ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا ...﴾ (قصص/ ۱۰)، ﴿تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (نور/ ۳۷) و ﴿نَقَلَبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ﴾ (انعام/ ۱۱۰) این همانی قلب و فؤاد را استنباط کرده‌اند؛ چون فؤاد و قلب هم نشین یا جانشین هم شده‌اند. (حسن‌زاده، مرتضوی، ۱۳۹۵) لکن همان‌گونه که گذشت (در آیه قصص/ ۱۰) فؤاد، اخصّ از قلب است و با توجه به دیگر استعمالات «فؤاد»، برخی از صفات خاص، به فؤاد استناد داده شده اما به قلب استناد داده نشده است؛ همانند زبانه کشیدن آتش از فؤاد (همزه/ ۹)، مسؤول بودن فؤاد (اسراء/ ۳۶)، تهوی و هواء داشتن فؤاد (ابراهیم/ ۳۷ و ۴۳). این موارد می‌تواند مرجعی برای فهم آیات نور/ ۳۷ و انعام/ ۱۱۰ باشد.

اگر چه در عبارات تقریباً مشابه، فؤاد و قلب ظاهراً جانشین هم شده‌اند، لکن رابطه‌ی این دو، رابطه‌ی عام و خاص است، نه تطبیق تامّ معناییِ دو واژه بر هم.

با دقت در سیاق آیات مشخص می‌شود که آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی انعام، در مورد دنیا و آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نور در مورد قیامت است، که در ادامه به نحوه استفاده‌ی معنا از این دقت اشاره خواهد شد، لکن باید این نکته را بیان کرد که فؤاد در آیه‌ی ﴿فَأَجْعَلْ أَفْتِدَّةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ (ابراهیم/۳۷) (پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان گرایش ده) هم نشین با تهوی و در آیه‌ی ﴿أَفْتِدْتُهُمْ هَوَاءً﴾ (ابراهیم/۴۳) هم نشین با هواء شده است. مفسرین و لغت‌شناسان «هوی» را به معنای سقوط و میل دانسته‌اند. (ابراهیم مدکور، ۱۴۲۵: ۱۰۳۱، مفردات، لسان العرب، تفسیر نمونه، المیزان و...).

اکنون با مشخص شدن وجود این مؤلفه‌ی معنایی در فؤاد، به تقابل میان آیات ۴۳ نور و ۱۱۰ انعام باز می‌گردیم. گفته شد که سیاق آیه‌ی ۱۱۰ انعام، نشانگر عقوبت دنیوی کفار است که در اثر انکار آیات الهی به آن گرفتار شده‌اند و سیاق آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نور نشانگر توصیف قیامتی افراد است؛ یعنی آنجا که موضوع سخن، پیرامون دنیاست و در دنیا گرایش و میل (هوی) معنا دارد، از «فؤاد» استفاده شده و آنجا که پیرامون قیامت و تجلّی اعمال، سخن می‌گوید، از قلب استفاده کرده است. لذا تصوّر این‌همانی در مورد قلب و فؤاد صحیح نیست.

بنابراین می‌توان گفت فؤاد، اخصّ از قلب است و زمانی که قلب در اثر توجه به شیء، به سوی آن گرایش و میل پیدا می‌کند، فؤاد نامیده می‌شود - خواه میل و گرایش به سمت حق باشد یا به سمت باطل - و به همین جهت، مسؤول است. این معنا، با بیانی که لغویون و مفسران در تعبیر هوی آورده‌اند نیز سازگار است؛ چرا که میل به باطل، همان سقوط نفس در رذائل و گمراهی‌هاست و گرایش به حق نیز مصداقی از میل است. لذا فؤاد، قلبی است که بعد از درک واقعیت امر، یا ثبوت در حق پیدا می‌کند یا ثبوت در باطل و از حالت تردید و شک خارج می‌شود.

بنابراین فؤاد انسان، همان حقیقت آدمی است و قلب مذکور در آیات الهی، همان حقیقت مختص به انسان است و سؤال از آن، سؤال از حقیقت انسانی انسان است؛ یعنی در قیامت از انسان سؤال می‌شود که انسانیت خود را چه کردی؟ و دلیل اینکه سؤال از

قلب، سؤال از تمام حقیقت انسان است، این است که تمام حقیقت انسان، به قلب اوست. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۱۶).

نتیجه‌گیری

با عنایت به کاربرست سه واژه‌ی صدر، قلب و فؤاد در آیات کریمه قرآن، می‌توان نتیجه گرفت که به طور کلی انسان دو نوع عضو دارد؛ اعضای که جسم دارند و مشا‌ئزالیه واقع می‌شوند (جوارح) و اعضای که جسم مادی ندارند و مشا‌ئزالیه واقع نمی‌شوند (جوانح). انسان، صدر و قلبی در جوارح خود دارد و صدر و قلبی هم در جوانح خود؛ لکن با توجه به صفاتی که قرآن برای صدر و قلب بیان می‌کند و با توجه به عنصر هم‌نشینی، مشخص می‌شود که مراد قرآن از صدر و قلب، اعضای جوانحی انسان است.

همچنین با توجه به آیات، مشخص می‌شود که صدر، عضوی متفاوت با قلب و دربرگیرنده‌ی قلب است. صدر، تنگ‌شدگی و گشادگی دارد؛ بیمار می‌شود و شفاء می‌یابد و آنچه درون صدر است، قلب است که آن هم بیمار می‌شود و شفاء می‌یابد. همچنین صدر، تحت اشراف علم الهی قرار دارد و مورد وسواس شیاطین نیز هست. گاهی قلب، مَهر می‌شود و قساوت پیدا می‌کند؛ گاهی نیز محبت می‌ورزد. مهم آن است که همه‌ی این موارد، نتیجه‌ی فهمیدنی است که حاصل توجه قلب به اشیاء است و نیز همین قلب، در رؤیت حقیقت اشیاء، آرامش می‌یابد و زمانی که قلب در اثر توجه به شیء، به سوی آن گرایش و میل پیدا کند، فؤاد نامیده می‌شود. بنابراین فؤاد، اخصّ از قلب است. قلب، مشهود الهی است و فؤاد، مسؤول الهی. لذا «نار الله الموقده» از «افتده»، شعله‌ور می‌شود.

۱. ابراهیم مذکور، *معجم الوسیط*، قاهره، مجمع اللغة العربیة، ۱۴۲۵ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
۳. انصاری، ابن هشام، *معنی اللیب عن الکتب الأعیاب*، کویت، تراث العربیة، ۱۴۲۱ق.
۴. ایزتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.
۵. اونس، جی ای، *تاریخ زبان عربی*، انتشارات آکسفورد، ۲۰۰۶م.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۴.
۸. جوادی آملی، عبدالله، *معرفت شناسی در قرآن*، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۴.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، *صاحح اللغة*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۰. حسن زاده، مهدی؛ مرتضوی، محمد، *معناشناسی فؤاد در قرآن کریم*، شماره ۲، پاییز و زمستان، ۱۳۹۵.
۱۱. خسروانی، علیرضا، *تفسیر خسروی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۶.
۱۲. دلبری، محمد، *دلالت های تربیتی معناشناسی قلب در قرآن کریم*، دوفصلنامه علمی پژوهشی تفسیر و زبان قرآن، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۱۳. راغب، حسین بن محمد، *مفردات*، لبنان، دارالشامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۴. رضانی، حسن؛ پارسائزاد، محسن، *حقیقت قلب در عرفان اسلامی*، حکمت عرفانی، شماره ۴، ۱۳۹۱.
۱۵. سلطان علی شاه، محمد بن حیدر، *بیان السعاده فی مقامات العبادة*، ترجمه محمد رضاخانی، تهران، سرّ الاسرار، ۱۳۲۷ق.
۱۶. سیدان، جعفر، *دین و عرصه های حیات انسان*، به اهتمام عباس شاه منصوری، چاپ اول، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۶.
۱۷. سیوطی، جلال الدین، *المزهر*، تصحیح: محمد احمد جاد المولی، دار إحياء الکتب

العلمیه، بی‌تا.

۱۸. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، لبنان، مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.

۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲

۲۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، مکتبه‌ی المرتضویه، ۱۳۷۵.

۲۱. عضیمه، صالح، *معناشناسی واژگان قرآن* (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)، ترجمه حسین سیدی، مشهد، به نشر، ۱۳۸۰.

۲۲. غزالی، محمد، *کیمیای سعادت*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، چاپ دوم، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.

۲۴. فیض کاشانی، ملامحسن، *الصادق*، چاپ دوم، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.

۲۵. محمدزاده، نادر، *قلب در عرفان اسلامی*، عرفان اسلامی، شماره ۳۸، ۱۳۹۲.

۲۶. مختار عمر، احمد، *معناشناسی*، ترجمه حسین سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۵.

۲۷. معروف، یحیی، *قلب در قرآن و ادبیات عرب حقیقت یا مجاز*، مجله علمی پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۳، ۱۳۸۸.